

## هوش معنوی و جلوه های آن در چهره های شاخص عرفان

نصرا رضایی<sup>۱</sup>

دانشجوی کارشناسی ارشد، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

فاطمه شیخولووند

استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اردبیل، دانشگاه آزاد اسلامی، اردبیل، ایران.

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۷/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۱۵)

### چکیده

در دهه های اخیر در اثر تسلیم شدن به ادعاهای علوم جدید، بسیاری به طبیعیات قدیم بی علاقه شده و آن را فاقد اعتبار و ارزش می دانند و کمرنگ و بی رنگ ماندن میراث عرفانی ما در اصل نتیجه این قداست زدایی و نسیان است. لیکن آنچه امروز در علوم جدید و روانشناسی کند و کاو می شود انعکاسی از عرفان دیروز ماست و روانشناسی امروز عیناً سیر عرفانی ما را پیش می برد و دایره هایی را پر می کند که عرفان پر کرده است. از جمله اصطلاح «هوش معنوی» که از جدیدترین مفاهیم ارائه شده توسط ایمنوز در روانشناسی امروز است. هر چند موطن اصلی اصطلاح «هوش معنوی» در حوزه عرفانی نمی باشد اما این به معنای مغفول ماندن هویت آن در آثار عرفانی نیست. چنانکه در جستار پیش رو نیک آشکار کرده ایم که مباحث مربوط به هوش معنوی و معادل های آن در عرفان بسی وسیع و پربار است و عارفان در این میدان بارها گوی بر چوگان نهاده اند. لذا مقاله حاضر ضمن بررسی مولفه های هوش معنوی به مطابقت آن ها با ویژگی های چند شخصیت شاخص، آشنا و شناسای عرفان از جمله ابوسعید ابوالخیر، ابوالحسن خرقانی، بایزید بسطامی و حکاج پرداخته و به این مهم دست یافته ایم که هوشمند معنوی همان انسان عارف و کسی است که مهارت و قدرت فرا بردن خود و دیگران به ساحات برتر را دارد و تمام مباحث پیرامون عارف و مؤمن در حقیقت باز نمود هویت هوشمند معنوی است و نگارنده کوشیده است تا در منش و کنش این شخصیت ها سیمای عارفان ایرانی را هرچه بیشتر آفتابی کند.

واژگان کلیدی: هوش معنوی، انسان عارف، هوشمند معنوی، عارفان ایرانی

<sup>1</sup> .nasra.rezai@gmail.com

## مقدمه

آنچه دنیای امروز بیش از همه از آن رنج می‌برد فراموش شدن امر قدسی و عرفان است. قابل انکار نیست که علوم نوین و مفاهیم ارائه شده در روانشناسی امروز از جمله «اصطلاح جدید «هوش معنوی» فهم مسائل عرفانی و استنباط‌های درست فقهاتی را تسهیل نموده و می‌تواند در فهم مسائل عرفانی و ارزش آن‌ها به افراد یاری رساند» (غباری بناب و همکاران، ۱۳۸۶، ۹) - چرا که مفاهیم عرفانی همواره با رازوارگی قرین و همراه بوده و این مفاهیم شولایی از ابهام و سوال در ذهن آدمی پدید می‌آورد و هوش معنوی توانسته است مفاهیم تو در توی مستتر در ترنم عارفان را که با نمادها و سنبل‌های خاص عجین شده و درک آن را دشوار نموده تبیین نماید- لکن «در متون دینی و عرفانی ما مطالب بسیاری در باب هوش معنوی و مولفه‌های آن وجود دارد که شاید تنها عناوین این مطالب (غیر از هوش معنوی) باعث غفلت و عدم تعمق شایسته و کافی در مورد آنها گردیده است همچنین شخصیت‌های بسیاری وجود دارند که با مطالعه صفات و ویژگی آنها می‌توان به مولفه‌های بسیار عمیقی از معنویت و هوش معنوی دست یافت» (همان، ۲) و میراث عرفانی ما، ماحصل چنین ترنم و تلاطمی است؛ و بزرگ عارفان ما سخنان فربهی را در تبیین انسان هوشمند به یادگار گذاشته‌اند که سیر و تفرج در این آثار، پای تکاپو را پر آبله خواهد ساخت و آثار وزینی را پی خواهد افکند و به حق با سیاحت در آثار این بزرگان است که فهم حقیقت انسان «هوشمند معنوی» میسر و میسر می‌گردد. لذا با این هدف در این کوتاه افکار پویا و همه‌جانبه و حکمت‌اصیل این بزرگان که جلوه‌هایی برجسته از مظاهر انسانیت در ادوار گذشته بوده‌اند و دین و رسالت انسانی خود را با رفتار و افکار شایان تحسین به مردم این خاک و آب ادا کرده‌اند بازنموده می‌شود تا بتواند توشه‌ای برای راهیابی به ساحت انسان هوشمند معنوی باشد.

هوش معنوی و ویژگی کیاس و هوشمند معنوی

«پس از گسترش «مفهوم هوش» به سایر قلمروها، ظرفیت ها و توانایی های انسان ایمونز در سال ۱۹۹۹ هوش معنوی را مطرح کرد و آن را «مجموعه ای از توانایی ها برای بهره گیری از منابع دینی و معنوی» دانست. هوش معنوی سازه های هوش و معنویت را با هم داراست در حالی که معنویت جستجو برای یافتن عناصر مقدس، معنایابی، هوشیاری بالا و تعالی است هوش معنوی شامل توانایی برای استفاده از چنین موضوعاتی است که می تواند کارکرد و سازگاری فرد را پیش بینی کند و منجر به نتایج ارزشمند گردد» (عسکری وزیری، زارعی متین، ۱۳۹۳).

هوش معنوی یا SQ برترین و بالاترین لایه از سطح هوش است و در واقع ناشی از یک نگاه نوین به معنویت می باشد و «دربردارنده نوعی سازگاری و رفتار حل مسئله است که والاترین سطوح رشد را شامل می شود و فرد را در جهت هماهنگی با پدیده های اطرافش و دستیابی به یکپارچگی درونی و بیرونی یاری می نماید» (رقیب، نجفی، ۱۳۸۸). محققان هوش معنوی را به شکل های متفاوتی تعریف کرده اند که تمام این تعاریف به مسئله انعطاف پذیری در برابر تغییرات، تعالی و فراروندگی، ارتقای خود به یک کل بزرگتر، حس معنا و تقدس در زندگی، پذیرش حضور و سیطره یک قدرت والاتر و رفتارهای پرهیزگارانه و فاضلانه اشاره دارد. «این هوش قادر است که هوشیاری یا احساس پیوند با قدرت برتر یا یک وجود مقدس را تسهیل کند یا افزایش دهد» (زهر، مارشال، 2001) و زمانی خود را نشان می دهد که افراد بتوانند زندگی خود و تمام کارها و فعالیت هایشان را با معنویت تلفیق کنند. هوش معنوی هوش منحصر به فردی است که زمینه ساز انسان برای دستیابی به معنای زندگی و اهداف متعالی است و زیربنای اعتقادات، ارزش ها و ساختار زندگی ماست. فرد با دستیابی به این هوش می تواند با درون خود ارتباطی عمیق پیدا کند. ارتباطی که باعث می شود وی همه ی تضادهای موجود در ذهنش را کنار بگذارد و به صلح و آرامش درونی دست یابد و او را برای درک وحدت و تمامیت پیش می راند. و «در عرفان همان موهبتی الهی و نوری رحمانی است که پیامبر درونی انسان ها شمرده

می‌شود و به حسب ذات مایل به خیرات، کمالات و احساس است و توانایی رفتار با عشق الهام شده الهی است که نیازمند رشد درونی و بیرونی انسان است» (رقیب، نجفی، ۱۳۸۸).

**هوشمندان معنوی** صورت‌هایی از انسان کامل اند که نسبت به خدا معرفتی شایسته دارند و خود شایسته‌ترین موجودات است برای اینکه خلیفه الله باشد هوشمند معنوی انسانی نادر و کمیاب است چه او را در محیط و فضای زندگی معمول و متعارف آدمیان نمی‌توان یافت این انسان از آن «یافت می‌نشود»‌هایی است که باید او را در افق‌های دوردست جهان آرمانی، در دنیای ذهن، در عالم نور و حضایر قدس جستجو کرد هوشمند معنوی جنبه ماورای بشری دارد چرا که بخش لاهوتی وجودشان بر ناسوتیت آنان چیره شده است و احصاکننده اسماء الهی است او اندیشه ورز و آرمانگراست همواره به تعالی می‌اندیشد و همیشه در پی آنی است که وصف ناپذیر است. در او «نام‌ها» یا ذواتی که انسان، به نحو بالقوه از آن‌ها برخوردار است، تحقق و فعلیت یافته و به عین وجود وی بدل شده است. هوش معنوی تأثیر متعالی بر زندگی کسانی دارد که آن را به کار می‌برند و توسعه می‌دهند.

### مولفه‌های هوش معنوی و نمودها و تجلی آن در سیمای عارفان بزرگ

#### رؤیت وحدت در عین کثرت ظاهری

«عالم غیب و شهادت یک وجود است که بر حسب مراتب تجلیات، به صورت کثرات نمود و در هر مظهري به ظهور خاص، ظاهر گشته است» (سجادی، ۱۳۸۶، ص ۷۸۳) و عالم و آدم بسط تجلی واحد است. هوش معنوی پنجره درون را فرا روی حضرت لایتناهی می‌گشاید چرا که سرچشمه آن، مبدا ماورای صورت‌ها و تکثرات است؛ مبدائی که دربردارنده و محیط بر این صورتها و در عین حال فراتر از همه آنان است «با این که ظاهر صورت‌ها و نمادهای سنتی محدوده زمان و مکان هستند ولی مضمون درونی آنها آدمی را به حضرت لایتناهی هدایت می‌کنند و حتی در این عالم فانی و گذرا دوام و بقای عالم روحانی و همیشگی را نشان می‌دهند» (نصر، ۱۳۸۳، ص ۵۵) و «نشانه کمال قلب آدمی این

است که به هر موجودی توجه کند مشروط بر آنکه از طریق او به لایتناهی و مطلق نائل گردد. طلب عرفانی و کوشش آدمی در طول قرون تداوم داشته برای آنکه انسان از محدود درگذرد و حقیقت لایتناهی محیط بر همه اشیا و مدبر همه امور را بنگرد» (همان، ص ۵۲). و این فحوا به زیبایی در اشعار ابوسعید ابوالخیر نمایان است:

از ساحت دل غبار کثرت رفتن      به زانکه به هرزه دُرِ وحدت سفتن  
مغروز سخن مشو که توحید خدا      واحد دیدن بود نه واحد گفتن  
(ابوسعید ابوالخیر، ۱۳۸۱، ص ۱۴۶)

«رؤیت کثرت برای همه (عامی و عالی) میسر است، چرا که دارای حس و خیالند اما دریافت وحدت از کثرت مختص هوشمند معنویست» (مهرابی، ۱۳۹۲، ۲۰). چنانکه حلاج را گفتند معرفت چیست؟ گفت: عبارتست از دیدن اشیا و هلاک همه در معنا (میرآخوری، ۱۳۷۹، ۳۲۵). هوشمند معنوی از ناسوت متکثر به لاهوت وحدت می اندیشد و باور دارد که «وحدت و کثرت چو جسم و جان در آغوش هم اند ولی ذهن و سلوک اش معطوف وحدت است» (آرزو، ۱۳۸۸، ۶۲) و در بیکرانگی «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» (حدید، ۳، ص ۵۳۷) فقط «هو» را که حکایتگر غیب مغیب است؛ میجوید، «تردید نیست که کثرت را به رسمیت می شناسد و رسیدن به بام وحدت را با این نردبام ممکن می داند ولی محصور در دگرگونی های عالم کثرت نیست و جوهر و محور فراستش مبتنی بر وحدت است» (آرزو، ۱۳۸۸، ۳۵۵) و عالم آفرینش را از سرادق اطلاق به عالم شهود تبیین و تفسیر می نماید و جاری و ساری شدن حق از عالم اطلاق به قلمرو تقیید ترسیم کننده نظام فکری و اس و اساس جهانی اوست. از نظر او در ذره ذره هستی وحدت جاری و ساری است و فروهستن صفات و پرداختن به اثبات ذات، نشئه و نشاط این جام مشحون از تجلی ست. لذا شفافیست و آئینه بودن نظام هستی و نقش آن به عنوان نردبانی برای عروج به آن «حقیقت مطلق ماوراء عالم» و کثرت زدایی از حریم آن مستلزم داشتن هوش معنوی است که موثر افتد تا با رؤیت کثرت و نمودها به حقیقت نائل شود. در چنین مرحله ای از

فراست عارفانه است که جوهر ایمان برایش اقبال آوردن به خداوند و اعراض نمودن از همه اغیار است. این باور و نگرش عمیق عرفانی به طور گسترده و جامع در عارفان نمود یافته و بایزید بسطامی از جمله عارفان وحدت اندیشی است که با صراحت مخصوص افکار مبتنی بر وحدت وجودی (وحدت در کثرت) را بیان نموده و داد سخن را در این باره ادا کرده است تا جایی که گوید: «لَيْسَ فِي جُبَّتِي سَوَى اللَّهِ يَعْنِي زِيرِ جَبَّةِ امِّ جَزَّ خَدَايَ نَيْسَتْ».

**درک بدایت ونهایت: (طرح پرسش جدی و ارائه پاسخ در خوردرباره منشأ و غایت هستی)**  
هوش معنوی را از یک سو تلاش همواره بشر برای پاسخ دادن به چراهای زندگی تعریف کرده اند چراهایی که در صدد درک معنا برای هر موضوع ساده و به ظاهر ملموس است از جمله آنکه چه هستم؟ با که هستم؟ چرا هستم؟ و به کجا می روم؟ در واقع این هوش بیشتر مربوط به پرسیدن است تا پاسخ دادن، بدین معنا که فرد سوالات بیشتری را در مورد خود و زندگی و جهان پیرامون خود مطرح می کند. هوشمند معنوی خدا را لایتناهی تلقی کرده لذا پرسش های انسان را خاتمه یافته نمی داند بلکه مستمراً در صدد مواجه به پرسشهای نوین و سخت تری است از این رهگذر عمق هستی ناشناخته و لایتناهی بیکرانه را بازمی کاود و با تعمق و تأمل در زمینه هستی و چیستی زمین و زمان، فیزیک و متافیزیک را با هم گره زده و از خاک تا خدا به جستجوی خویشتن خویش پر می کشد تا چگونگی خود را با صمد بی چگونگی یکتا دریابد. چنانکه ذهن جستجوگر ابوسعید آن را می طلبد و در جستجوی آن است:

بس که جستم تابیايم من از آن دلبر نشان  
تا گمان اندر یقین گم شد یقین اندر گمان  
تاکه می جستم ندیدم تا بدیدم گم شدم  
گم شده گم کرده را هرگز کجا یابد نشان  
(ابوسعید ابوالخیر، ۱۳۸۸، ۶۷)

«در این رهگذر نسبت خود را با خدا و عالم تبیین می کند که با کدام معنا شایسته خلافت خداست و چگونه بر او صدق می کند که این موجود را خدا بر صورت خویش آفریده است» (عفیفی، ۱۳۸۰، ۲۵)؛ «تا جایی که بر اساس توصیه‌ی « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

«مِنُوا...» (نسا، ۱۳۶، ص ۱۰۰)، در سیر دیالکتیکی «پرسش نوین برتر» و «پاسخ جدید و راسخ تر» به یک تعالی نائل می گردد. این سیر درجی (بالارونده) و به سوی غایت قصوای هستی می باشد» (مهرابی، ۱۳۹۲، ۱۴). در راستای چنین پژوهشی است که آفرینش طبیعت و انسان و منشأ و غایت هستی، ذهن موجود هوشمند معنوی را به خود معطوف می نماید و با چنین فهمی در حوزه دینی معرفت پروری می نماید. چنانکه حلاج گوید:

«کسی که ازلیت و ابدیت را ببیند و از آنچه میان آن دو هست چشم بپوشد، توحید را اثبات کرده است. و کسی که از ازلیت و ابدیت چشم بپوشد و به آن چه میان آن دو هست بنگرد، عبادت کرده است و کسی که از ازلیت و ابدیت و آن چه میان آن دو هست رو بر تابد، به ریسمان حقیقت چنگ زده است» (میرآخوری، ۱۳۷۹، ۹۷).

### حس ماوراء الطبیعه و تقدس

این واژه به تجربیات فراشخصی یا وحدت بخش اشاره می کند که ارتباطی فراسوی خود شخصی مان فراهم می سازد و شامل ارتباط با وجودی مقدس یا واقعیتی غایی می گردد هوش معنوی یا حس ماوراء الطبیعه «ظرفیت انسان برای ورود به سطوح نامتعارف و متعالی هوشیاری و نیز بالا رفتن یا فرارفتن از محدودیت های عادی و جسمی است» (ایمونز، ۲۰۰۰). در سرشت آدمی همه ی علم ها در اصل سرشته اند که روح او مُعْیَّات (امور غیبی) را بنماید. «فوق عالم مرئی و محسوس را عالمی نامرئی و روحانی تشکیل می دهد که دست عقل از دامان آن کوتاه و ارتباط و اتصال با این عالم مخصوص برگزیدگان حق» (غنی، ۱۳۳۰، ۲۴۴) همچنین هوشمندان معنوی است همان گونه که بایزید بسطامی در مناجات خود با خدا گوید: «الهی چه نیکوست واقعات الهام تو بر خطرات دل ها و چه شیرین است روش افهام تو در راه غیب ها و چه عظیم است حالتی که خلق کشف نتوانند کرد و زبان وصف آن نداند و این قصه به سر نیاید» (عطار، ۱۳۸۱، ۱۷۹).

هوشمند معنوی همانا موحدی است که احاطه بر جمیع مراتب مطلقه ی ذاتی و مقید کونی دارد و از یک سو به واحدیت که در دایره عالم الوهیت و فوق آن است مرتبط است

و از دیگر سو به عالم طبیعت وابسته می باشد و اسرار علوم و خفایا و خبایا و زوایای موجودات بر او پیچیده نیست هم با حقایق ملکوت متصل است و هم با دقایق ناسوت، و پیوسته با حث حقایق و غرایب است. چنانکه شیخ ابوالحسن گوید: «هر کسی ماهی در دریا گیرد این جوانمردان در خشک گیرند و دیگران کشت بر خشک کنند این طایفه بر دریا کنند» (عطار، ۱۳۸۱، ۶۱۳) و چنانکه خود او گفته است: «خداوند تعالی دوستان خویش را به مقامی دارد که آنجا حد مخلوق نبود و بوالحسن بدین سخت صادق است که اگر من از لطف او سخن گویم خلق مرا دیوانه خوانند چنانکه مصطفی (ع) را. اگر با عرش بگویم بجنبند و اگر با چشمه آفتاب بگویم از رفتن باز ایستند» (عطار، ۱۳۸۱، ۵۸۷).

این هوش شامل تفکرات انتزاعی و ماورائی می باشد و با زندگی درونی ذهن و نفس و ارتباط آن با جهان ارتباط دارد و ظرفیت مهم فهم عمیق سوالات وجودی و بینش نسبت به سطوح چندگانه هوشیاری را شامل می شود «و قادر است که هوشیاری یا احساس پیوند با یک قدرت برتر یا یک موجود مقدس را تسهیل کند یا افزایش دهد» (زهر، مارشال، ۲۰۰۰). توانایی برای تجربه حالت های هوشیاری عمیق و غیر معمول از ویژگی های هوشمند معنوی است «همچنین این هوش به صورت «هوشیاری» تاثیرگذار ظاهر می شود و به شکل «فهم رشد یابنده» در قالب بدن، ذهن، نفس و روح متجلی می گردد لذا هوش معنوی چیزی بیش از توانایی ذهنی است و فرد را به «فَرَأَرْد» و به روح مرتبط می کند» (مهرابی، ۱۳۹۲، ۱۱) «در واقع سطح و جهت، ظاهر و باطن و تعالی و تنازل برای صاحبان هوش معنوی در هم تنیده شده و به ماوراء زمان و مکان بار یافته اند» (همان، ۱۳) چرا که از جنس حقایق لاهوتی اند و از مقولات «طور ورای طور عقل» و سراپا تحیر و حیرت آفرین. در حیات روحانی وی نیروهای فوق نیروهای طبیعی مترتب است و جنبه ماوراء بشری دارد و «ایجاد معدوم و اعدام موجود؛ اظهار امری مستور و ستر امری ظاهر در نظر آنان محال نمی نماید» (جامی، ۱۳۳۷، ۲۷-۲۶) و با روش ادغام حیات فعال با حیات متأملانه مستعد تاثیرات غیبی و هدایتی الهی اند. بایزید در این باره گوید: «مرد نه آن است که بر پی



چیزی رود. مرد آن است که هر جا که باشد هر چه خواهد پیش آید و با هر که سخن گوید از وی جواب شنود و گفت حق مرا به جایی رسانید که خلایق به جملگی در میان دو انگشت خود بدیدم» (عطار، ۱۳۸۱: ۱۶۲). همچنین فعل آنان در کمند زمان و مکان قرار ندارد و می تواند همراه با طی مکان و بسط زمان باشد. «مرغی که پر شاهی از جناح قدس لاء لاهوت الهی دارد، به یک لحظه هزار بار از کنگره عرش که مقطع حدثان است، در جناب قدم پرد که عالم خلاء و ملاء اثر طیران آنطیر نبیند» (میرآخوری، ۱۳۷۹، ۲۶۵). چنانکه شیخ ابوالحسن گوید: «خداوند ما را قدمی داد که به یک قدم از عرش تا به ثری شدیم و از ثری به عرش باز آمدیم پس بدانستیم که هیچ جایی نرفته ایم» (عطار، ۱۳۸۱: ۵۸۳) و در این باره نقل است در زندانی که حلاج بود سیصد کس بودند چون شب درآمد گفت: «ای زندانیان! شما را خلاص دهم».

گفتند: «چرا خود را نمی دهی؟»

گفت: «ما در بند خداوندیم و پاس سلامت می داریم و اگر خواهیم به یک اشارت همه بندها بکشاییم». پس به انگشت اشارت کرد همه بندها از هم فرو ریخت.

زندانیان گفتند: «تو نمی آیی؟»

گفت: «ما را با او سرّی است که جز بر سر دار نمی توان گفت» (عطار، ۱۳۸۱، ۵۱۵). بدیهی است این گونه ارتباطات آشکار مؤید بقای روح و استمرار و انتقال هویت و معنویت پنهان از چشم ظاهرین بشری است که فهم ضعیف و محدود ما به ندرت قادر به درک جلوه هایی از آن می باشد.

**ظرفیت تعالی: (فراگذشتن از دنیای جسمانی و متعالی کردن آن)**

«هوش معنوی از روابط فیزیکی و شناختی فرد با محیط پیرامون خود فراتر رفته و وارد حیطه شهودی و متعالی دیدگاه فرد به زندگی می گردد» (نازل، ۲۰۰۴). تعالی و کمال به معنای حرکت به سوی اوج، مرزهای فراتر از جهان فیزیکی و آگاهی عمیق از خودمان است. همان فرارفتن از خود دانی و آلی به سوی موجود مطلق عالی. حرکت به سمت

کمال برتر و وصف ناپذیر و «فرا رفتن از خود و فرابردن دیگران» از مهمترین شاخصه‌های هوشمند معنوی است و ناسوت را فروهستن و به لاهوت پیوستن از مواصفات لاینفک اوست در میان همه مخلوقات خداوند تنها انسان است که در مرحله نفس و روح سیر بینهایت دارد «او کاملترین مجلاً از مجلای حق است زیرا او کوچک شریف و کون جامع است که همه حقایق هستی و مراتب آن را در بر دارد او عالم اصغر است که در آئینه هستی اش تمام کمالات عالم اکبر در او منعکس شده است» (عفی، ۱۳۸۰، ۴۳) «وی علت آفرینش و غایت قصوای هستی و مقصود جهان و فتوح و تحصیل آن است» (کبیر، ۱۳۸۸، ۱۸) و «کمال جلا و استجلا به وجود انسان متحقق می شود و اوست غایه الغایات» (همان، ۲۹). همانطور که قرآن کریم نیز بشارت داده است: «ای انسان، تو در حرکت به سوی پروردگارت هستی و او را ملاقات خواهی کرد» (انشقاق، ۶، ص ۵۸۹). آدمیان با فهم سرشت لاهوتی خود می توانند به کمال برسند که انسان «هوشمند معنوی» هویت آن است.

هوش معنوی این هوش نجات بخش می تواند سیر نفس را از آفاق به انفس، از محیط به مرکز و از صورت به معنی میسر سازد و «به دلیل ارتباط وثیق نفس با آفاق، این سیر هم نفوذ به صمیم نفس و هم عروج به لامکان است و هر دو مقصد، فی الواقع یکی و آن محل حضور الهی است، که هم کاملاً خود ما و هم کاملاً غیر ماست» (نصر، ۱۳۸۳، ۵۳). هوشمند معنوی می تواند خود و غیر خود را به سطح بالای سازگاری با نوامیس الهی (قوانین تکوین) سوق دهد. «شاید بار امانتی که انسان در ازل بر دوش خویش پذیرفت همین قدرت معنا و هویت بخشی به امور آلی (زمانیات) و فرابردن خود به سطوح امور عالی (هویت و سرمدیت) باشد» (مهرابی، ۱۳۹۲، ۹). از آنجا که ایمان امری قلبی است فرایند تعالی و ترمیم آن را نیز باید انفسی و درونی تلقی کرد «یعنی باید جهان عینی را «در خود» و «با خود» به سوی خدا (معنابخش ترین موجود هستی) سیر داد» (مهرابی، ۱۳۹۲، ۱۴). چنانکه بزرگ ما ابوالحسن خرقانی گوید: «هفتاد و سه سال با حق زندگانی کردم که یک سجده بر مخالفت شرع نکردم و یک نفس بر موافقت نفس نردم و سفر چنان کردم که از عرش تا

به سرا هر چه هست مرا یک قدم کردند و بر خود قادر شدم چنانچه پلاس سیاه در دستم دیباج رومی گردید. سپاس خدای را که دل از دنیا برداشتم و به حق فا بردم» (عطار، ۵۸۹، ۱۳۸۱). عرفان منادی عروج و معراج است؛ از طبیعت به ماورای طبیعت؛ از فیزیک به متافیزیک؛ از جسم به جان جهان و از خلق به حق. آدمی برای رسیدن به جام جمشید درونش باید نفس امّاره ای را که حجاب آن جام است از بین ببرد. چنانکه بایزید بسطامی گفته است: «دنيا را سه طلاق دادم و یگانه را، یگانه شدم پیش حضرت بایستادم، گفتم: بار خدایا! جز از تو کسی ندارم و چون تو را دارم، همه دارم. چون صدق من بدانست، نخست فضل که کرد، آن بود که خاشاک نفس از پیش من برداشت» (عطار، ۱۳۸۱، ۱۶۹).

#### هویت و معنابخشی به خود و جهان

هوش معنوی زمینه ساز انسان برای دستیابی به معنای زندگی است و دسترسی انسان به معنا، هویت و ارزش را تسهیل می نماید این هوش (معنوی) نقش باورها، عقاید و ارزش ها را در فعالیت هایی که بر عهده می گیریم مد نظر قرار می دهد و «به دلیل پیوندش با معنا ارزش و تخیل می تواند به انسان توان تغییر در تحول دهد» (صمدی، ۱۳۸۵). «هوش معنوی نوعی هوش غایی است که امور معنایی و ارزشی را به ما نشان داده و مسائل مرتبط با آن را برای ما حل می کند» (زوهر، مارشال، 2000، p.25). هوشی است که اعمال و رفتار ما را در گستره های وسیع از نظر بافت معنایی جای می دهد و «برای نفس مرکزی فعال، وحدت بخش و معنادهنده فراهم می کند» (زوهر و مارشال، 2000، p.7). هوشمند معنوی یک نظریه مناسب و رسا در باره معناداری یا هنجارمندی و نقش آنها در عالم هستی دارد و قادر به بسط و توسعه راه هایی برای تعمیق معنا در زندگی و غنابخشیدن به آن و تقویت ارزش هایی که موجب ارزشمندی زندگی می شود می باشد. نقل است که:

« مریدی به سفری می رفت بایزید را گفت: مرا وصیتی کن. گفت به سه خصلت تو را وصیت کنم. چون با بدخویی صحبت داری خوی بد او را با خوی نیک خود آر تا عیشت مهیا و مهتا بود و چون کسی با تو انعامی کند اول خدای را شکر کن بعد از آن، آن کس را

که حق دل او بر تو مهربان کرد و چون بلائی روی به تو نهد به عجز معترف گردد و فریاد خواه که تو صبر نتوانی کرد و حق باک ندارد» (عطار، ۱۳۸۱، ۱۶۷).

افراد با هوش معنوی کسانی هستند که می‌دانند «چرا» انجام می‌دهند و «چه چیزی» را انجام می‌دهند همیشه بر اساس یک رسالت مشابه عمل می‌کنند. هوش معنوی به فرد این امکان را می‌دهد که هدفدار زندگی کند و رفتار خود را بر اساس واقعیت‌های آفاقی و انفسی تنظیم نماید در تفسیر به واسطه غلبه و سیطره درون، بر برون احساس خرسندی و رضایت می‌کند و در تغییر آن را مطابق شاکله اعتقادی خویش باز تولید می‌کند وی با درک جایگاه تثلیثی خویش که در کلام امیر (ع) بدان اشاره شده « رَحِمَ اللهُ امْرَأً أَعَدَّ لِنَفْسِهِ وَ اسْتَعَدَّ لِرْمْسِهِ وَ عَلِمَ مِنْ أَيْنَ وَ فِي أَيْنَ وَ إِلَى أَيْنَ ؛ خدا رحمت کند کسی را که می‌داند از کجاست، در کجاست و به سوی کجاست؟ » (دیلمی، ۱۴۰۸، ۳۴۴) هویت می‌یابد و نسبت خود را با خود و جهان و نسبت جهان را با خدا تبیین می‌نماید و اهمیت اتصال به کل بزرگتر را می‌فهمد و جهان در درون او هویت می‌یابد هوشمند معنوی می‌داند که جایگاه منزلت و مرتبت او دقیقاً چیست وجود چیزی که انسان را فرا می‌خواند درک می‌کند و آگاه است که چه پیوندها و ارتباط‌هایی او را به خود و جهان خارج از خود متعلق می‌سازد و در این رهگذر زندگی و مسیر خود را در زمینه‌ای وسیع‌تر، غنی‌تر و معنادار قرار می‌دهد. استفاده از هوش معنوی توانایی دیدن تصویر بزرگتری از زندگی فرد را می‌تواند در هر رویداد یا تجربه از زندگی دنبال کرد. چنانکه در این باره روایت است:

در آن وقت که شیخ بزرگ ابوسعید به نیشابور بود روزی گفت: «ستور زین باید کرد تا به روستا بیرون شویم». ستور زین کردند و شیخ برنشست و جمع بسیار، در خدمت شیخ ما برفتند و در نیشابور به دیهی رسیدند شیخ پرسید که «این دیه را چه گویند؟» گفتند: «دَرِ دوست». شیخ آن جا فرو آمد و آن روز آن جا مقام کرد. دیگر روز جمع مریدان گفتند: «ای شیخ برویم». شیخ گفت: «بسیار قدم زدن تا مرد به دَرِ دوست رسد، چون ما این جا رسیدیم کجا رویم؟» (اسرار التوحید، ۱۳۶۶، ۱۹۳).

و همینطور:

«وی با جمعی صوفیان به دَرِ آسیایی رسید. اسب بازداشت و ساعتی توقف کرد. پس می گفت: می دانید که این آسیا چه می گوید؟ می گوید: «تصوّف این است که من در آنم: درشت می ستانی و نرم باز می دهی و گرد خود طواف می کنی. سفر در خود می کنی تا هرچه نباید از خود دور کنی، نه در عالم تا زمین به زیر پای گذاری» (اسرار التوحید، ۱۳۶۶، ۲۷۴).

### درک حضور و سیطره وجود متعالی غیر مرئی در کل هستی

اسّ و اساس عرفان درک حضور خداوند و سیطره ی او بر جهان هستی است خداوند خود در قرآن کریم احاطه و سیطره خویش بر موجودات را در چند آیه بیان نموده اند که: «الْمَ يَعْلَمُ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى... آیا ندانستند که خداوند می بیند» (عَلَقَ، ۱۴، ص ۵۹۷) و «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ... پس هر کجا روی کنید آن جا حقیقت است» (بقره، ۱۱۵، ص ۱۸). لذا آیات مزبور احاطه خداوند را در هستی یادآور شده اند که حق تعالی به درون و برون هر چیز مسلط و محیط است و اشاره به صفت خبیر بودن خداوند دارد. «خبیر اشارتی است به رابطه ی حق با باطن. حق به باطن هر یک از موجوداتی که صاحب ضمیرند رسوخ کرده و از خلال ابزارهای معرفتی ویژه آنان به امور آگاهی می یابد. حق به این مفهوم در همه چیز حضور و سریان دارد و بر حسب اقتضای استعداد هر چیز در آن حاضر است» (کبیر، ۱۳۸۸، ۲۹۷). هوشمند معنوی حضور خداوند را با صفت خبیر بودن او می شناسد و احاطه و استیلا و مقام ربوبی را بر جهان هستی درک می کند چنانکه درویشی از شیخ بزرگ ابوسعید ابوالخیر سوال کرد که «ای شیخ! او را کجا جوییم؟» گفت: «کجاش جستی که نیافتی؟» اگر قدمی به صدق درراه طلب نهی هر کجا بنگری او را بینی» (اسرارالتوحید، ۱۳۶۶، ۲۹).

هوش معنوی یعنی پذیرش حضور یک قدرت والاتر و درک پیام های حضور متعالی که هدایتگر هر انسانی از درون و بیرون است. هوشمند معنوی، جهان و تمامی زوایای آن را تهی و خالی از حضور قیومی خداوند نمی داند او چون باطن هستی را می طلبد چیزی جز حضور حق نمی بیند و چنان مستغرق اوست که از رؤیت اغیار غایب است نگاه

هوشمند معنوی چنان مشحون از جان جهان است که گویا جز جان جهان، جهانی وجود ندارد و معتقد است که حق با فیضان پی در پی در سراسر عالم سریان دارد همه چیزها از او پدید می آیند و هر حرکتی از او فرو می بارد. در نظر ابن سینا نیز: «حق بر مخلوقات سیطره مطلق دارد. به اعتقاد وی اگر عالم سیطره حق بر صورتش (عالم) را دریافت نکند از علم حقیقی تهی است» (ابن سینا، ۱۳۴۵، ۹۵) همانطور که:

«یکی پیش بایزید آمد و گفت: ای شیخ مرا چیزی آموز که سبب رستگاری من بود. گفت: از علم چندینت بس که بدانی که خدای بر تو مطلع است و هر چه کنی می بیند» (عطار، ۱۳۸۱، ۱۶۰) و گفت: «ای بسا، کس که به ما نزدیک است و از ما دور است و ای بسا کس که از ما دور است و به ما نزدیک است» (عطار، ۱۳۸۱، ۱۷۱).

«هوشمند معنوی همانا موحدی است که نه تنها آن وجود واحد را همواره با خود می بیند بلکه باطن خود را که همان خلیفه مطلق خداست در خدمت مستخلف عنه خویش مشاهده می کند» (کبیر، ۱۳۸۸، ۲۵). ابوالحسن خرقانی گوید: «مردمان را با یکدیگر خلاف است تا فردا او را ببیند یا نه؟ بوالحسن داد و ستد به نقد می کند که گدائی که نان شبانگاه ندارد و دستار از سربرگیرد و دامن به زیرنهد محال بود که به نسیه فروشد» (عطار، ۱۳۸۱، ۵۹۵).

### داشتن ذوق عشق و عرفان

هوشمند معنوی ضمن خردگرایی؛ به قدرتی فوق نیروی عقل که عشق باشد قائل است و آن را عامل اصلی در جهت بهروزی و کمال آدمی می شناسد. در نظر هوشمندان معنوی اندیشه ی محدود و سخته آدمی را، به ذات باری تعالی راه نیست و وصف وجود لایتناهی و قدیمش در حد توانایی کس نمی باشد لذا در نگاه آنان این نشئه ی اتصال به خدا نتیجه ی قیل و قال نیست بلکه ثمره کشف و حال است که دسترسی به آن جز از راه عشق امکان پذیر نیست. در نگاه آنان قلب که مرکز وجود آدمی است، در ژرفای سرشت خویش، حامل حقایق الهی است و آدمی را مستقیماً به عالم روحانی متصل می سازد و حقیقت انسان را دل او معرفی می کنند که مرکز عشق الهی است. از این روی به زعم آنان «شناختن

قلب و رسیدن به راز های آن، همانا شناختن خداست» (نصر، ۱۳۸۶، ۱۰۸) در مکتب هوشمندان معنوی، این استادان عشق، عوالم معنوی را نه با پای سیر که با بال طیر باید طی نمود و نحو را به محو باید بدل کرد و فقه را به فقر. چنانکه بایزید گفته است «این قصه را الم باید که از قلم هیچ نیاید» (عطار، ۱۳۸۱، ۱۶۲). و ابوسعید که گوید: «اولین قدم در تصوف دفن کردن دوات ها و پاره کردن کتاب ها و فراموشی دانش هاست» (اسرارالتوحید، ۱۳۶۶، ۴۳).

هوشمند معنوی همواره با عشقِ ملتهب به خدای می اندیشد و قرب و لقای او را آرزو می کند؛ به زعم آنان جهان زاییده و تبلوری از عشق است آنان عشق را لب و لباب هستی و یکدانه ی گیتی می دانند. افکار و اندیشه های آنان همواره با چاشنی عشق و تقدیس همراه است. آنان دیگر موجوداتی نیستند که زیر تازیانه تکالیف خرد شوند و از خوف خدای خود اشک بریزند چرا که پیوسته از سر عشق و از رهگذر دل به دیار معشوق رفته اند چنانکه شیخ ابوالحسن گوید: «خدای تعالی در غیب بر من باز گشاد که همه خلق را از گناه عفو کنم مگر کسی را که دعوی دوستی من کرده باشد؛ من نیز روی بدو باز کردم و گفتم اگر از آن جانب عفو پدید نیست از این جانب هم پشیمانی پدید نیست بکوش تا بکشیم» (عطار، ۱۳۸۱، ۵۹۵). و گفت: « خداوندا من در دنیا چندان که خواهم از تو لاف بخواهم زد فردا هر چه خواهی با من بکن» (همان، ۵۹۷).

عرفان به عنوان یکی از راه های شناخت خدا همواره از سوی انسان هایی که دارای روحی لطیف و منشی آزاد بوده اند مورد توجه بوده است کسانی که نسبت میان انسان و خدا را عمدتاً از راه عشق بیان می کنند. عشق و عشق ورزی که مبین ظرافت روح انسان و حساسیت او به زندگی است از قدیمیترین ازمینه در عرفان و از پایگاهی والا و موقعیتی خاص برخوردار بوده است. با این که سامان، گرمی، روشنی و زندگی عرفان به عشق وابسته است دریغ که عشق خود از هر تعریف می گریزد. عارفان بدین نکته از همه واقف تر بوده اند که عشق معمایی است که شرح و بیان ندارد و سخن از عشق نه آن است که آید به زبان؛ تنها آن که آن را تجربه ای و رای ادراک می دانند و آنکه عشق آمدنی بود و نه

آموختنی. پیام‌های پر حکمت و معنوی عارفان این بزرگ هوشمندان معنوی متضمن عالی‌ترین و بلندترین مفاهیم عشق است و تلاطم عشق را در دریای بی کران اندیشه آنان با تمام قدرت و عظمت آن به تماشا نشسته ایم. همچنانکه از بایزید بسطامی نقل است: «خدای را بندگانند که اگر بهشت با همه زینت‌ها بر ایشان عرضه کنند ایشان از بهشت همان فریاد کنند که دوزخیان از دوزخ» (عطار، ۱۳۸۱، ۱۶۳) و شیخ ابوالحسن که به بانگ عاشقانه گوید: «الهی چه بودی که دوزخ و بهشت نبودی تا پدید آمدی که خداپرست کیست؟» (همان، ۵۹۱). و در آخر ترنم عاشقانه ی ابوسعید که:

مباراه جز این جهان جهانی دگر است      جز دوزخ و فردوس مکانی دگر است  
قلّاشی و عاشقیش سِرّ مایه‌ی ماست      قرآبی زاهدی از آئی دگر است  
(ابوسعید ابوالخیر، ۱۳۸۸، ۶۷)

## گرایش پایدار به رفتارهای پرهیزگارانه و فاضلانه

### ۱- مهرورزی و خدمت خلاق

«هوش معنوی به انسان‌ها فرصت یکپارچگی درون و برون شخصی را برای ایجاد کردن پل ارتباطی بین خودشان و دیگران می‌دهد» (رقیب، نجفی، ۱۳۸۸). «صاحبان هوش معنوی دارای «از خود برونشدگی» جدی هستند» (مهرابی، ۱۳۹۲، ۱۲)؛ هوشمند معنوی برون‌گرا، هم‌جوش و سازوار با محیط است و عرصه فعالیت‌هایش میدان پر جنب و جوش اجتماع است. این انسان دارای روحیه‌ی اجتماعی قوی بوده و در چهره عاطفی‌اش مهرورزی جلوه‌گر و از سطور برجسته اخلاقیات اوست نسبت به سایر ادیان نظری نوعی تساهل و تسامح و عدم تعصب مذهبی در جهان بینی‌اش هویدا است و حتی پیروان ادیان دیگر را به دیده اغماض می‌نگرد روح مداراگر و صلح‌کل طلب او، وی را به ادای احترام و نرمش و مسالمت نسبت به ادیان دیگر و جانب‌داری از این اندیشه که هر آئین و کیشی را مصلحتی و مزایایی است و می‌دارد به نظر چنین انسانی خلق همه یکسره نهال خدایند و از گوهری واحدند. او «حُبُّ الْوَطْنِ مِنَ الْإِيمَانِ» را حب به عالم علوی و کشور جان



توجیه می کند و هم این باشد که عارف کیهان گرای ما شیخ ابوالحسن گوید: «هر که در این سرا درآید نانش دهید و از ایمانش مپرسید چه آنکس که به درگاه باری تعالی به جان ارزد البته به درگاه ابوالحسن به نان ارزد» این تسامح و مدارا از آنجا ناشی است که اصالت را به باطن می دهند نه به ظاهر، درون و حال را می نگرند نه برون و قال را. و اوج این مهرورزی آنجاست که گوید: «کاشکی بدل همه خلق من بمردمی تا خلق را مرگ نبایستی دید. کاشکی حساب همه خلق با من بکردی تا خلق را به قیامت حساب نبایستی دید. کاشکی عقوبت همه خلق مرا کردی تا ایشان را دوزخ مبیاستی دید» (عطار، ۱۳۸۱، ۵۸۷).

عرفان ایرانی از همان بدو پیدایش، منادی نوع دوستی و مهرورزی، مروج مسالمت و سماحت، مشوق مدارا و سعه صدر بوده است و آثار اکثر قریب به اتفاق عارفان ایران زمین، گویاترین گواه این مدعاست از جمله از صفات بسیار بارز شیخ خوش مشرب ما ابوسعید ابوالخیر مهرورزی به قاطبه آدمیان است که با هر طایفه و قشری در می آمیخت جفت خوشحالان و بدحالان بود و همه را حتی با پیروان ادیان دیگر با احترام و مهرورزانه و اغماض رفتار می کرد و گاه با همین شققت انقلابی درون آنها بر می انگیخت چنان که روایت کرده اند:

«هم آن وقت که شیخ ما به نیشابور بود روزی به گورستان حیره می شد... به سرتربت مشایخ رسید جمعی را دید که در آن موزه خمر می خوردند، و چیزی می زدند. صوفیان در اضطراب آمدند، و خواستند که احتساب کنند [یعنی مانند محتسب عمل کنند] و ایشان را برنجانند و بزنند شیخ اجازت ندادند چون شیخ فرا نزدیک ایشان رسید، گفت: خدا همچنان که در این جهان خوشدلان می دارد در آن جهان خوشدلان دارد. آن جمله جماعت برخاستند و درپای اسب شیخ افتادند و خمرها بریختند و سازها بشکستند و توبه کردند و از نیکمردان گشتند به برکه‌ی نظر مبارک شیخ ما قدس الله» (اسرار التوحید، ۱۳۶۶، ۲۳۷).

## ۲- ترک منیت و از خود گذشتگی

و اما مهمترین ویژگی که می‌توان بر اساس آن استعداد هوش معنوی یک انسان را با آن سنجید میزان از خود گذشتگی و نداشتن منیت است. بر اساس آنچه از دین و کلمات اهل معرفت بدست می‌آید هر اندازه که یک انسان بتواند از خود بگذرد و خودش را خدایی کند بی شک هوش معنوی بالاتری دارد از خود گذشتگی ریشه در عظمت روح و وارستگی انسان دارد هوشمند معنوی از علائق خویش در راه هدفهای متعالی می‌گذرد تا به خشنودی معبود خویش دست یابد انسان در صورتی به حق دست می‌یابد که از خود موهوم خویش دور شود و در خود حقیقی‌اش آرام گیرد و ویژگی بزرگ عارفان نیز «خود ندیدن» است همچنین که از اوصاف بسیار برجسته ابوسعید، خاکساری و پرهیز از ما و من و خودبینی بود و اساساً محور عرفان چیزی جز این نیست: خود را در میانه ندیدن و به خود ننگریستن. شیخ ابوسعید ابوالخیر بهترین تبلور و تجسم در هم فرو ریختن ما و من است. او تا بدانجا از «من» و «ما» بیزار بود که لفظ «من» بر زبان نمی‌راند و از خود تعبیر به «ایشان» می‌کرد که نشان از غیبت «من» دارد و می‌فرمود: «زندان مرد، بود مرد است چون قدم از زندان بیرون نهاد به مراد رسید» (اسرار التوحید، ۱۳۶۶، ۲۰۶). و نقل است:

«روزی ابوسعید در نیشابور به تعزیتی می‌شد. معرفان پیش شیخ باز آمدند و خواستند که آواز دهند - چنانکه رسم ایشان بود- و القاب برشمرند چون شیخ را بدیدند فرو ماندند و نداستند که چه گویند. از مریدان شیخ پرسیدند که شیخ را چه لقب گوئیم؟ شیخ آن فرماندگی در ایشان بدید. گفت: «در روید و آواز دهید که هیچ کس بن هیچ را راه دهید». معرفان دررفتند و به حکم بشارت شیخ آواز دادند: «هیچ کس بن هیچ کس را راه دهید». همه بزرگان سر برآوردند شیخ را دیدند که می‌آید. همه را وقت خوش گشت و گریستند» (اسرار التوحید، ۱۳۶۶، ۲۶۵). و اینچنین بود که وی «کسی» خود را در «هیچ کسی» یافت.

و «وقتی شاعری پیش شیخ ما برخاست و شعری آغاز کرد که: «همی چه خواهد این گردش زَمَن، زِمَن؟» شیخ گفت: «بس بس. وابنشین. ابتدا حدیث خویش درگرفتی، مزه ببردی»» (اسرار التوحید، ۱۳۶۶، ۲۵۸).

ودراین باره نقل است که «چون حلاج را بردار کردند ابلیس آمد و او را گفت: «یکی آنآ تو گفتی و یکی من. چون است که از آن تو رحمت بار آورد و از آن من لعنت؟» حسین گفت: «از آنکه تو آنآ در خود فرو بردی و من از خود دور کردم. مرا رحمت آمد و تو را لعنت. تا بدانی که منی کردن نیکو نیست و منی از خود دور کردن به غایت نیکو» (عطار، ۱۳۸۱، ۵۱۸).

### ۳- سترِ عیب و هدمِ زشتی

برای ظهور و بروز هوش معنوی و اثرگذاری حداکثری آن، از یکسو داشتن صفات خاصی ضروری است؛ از سوی دیگر این ویژگی ها خود شاخصه و تسهیل کننده برخورداری از هوش معنوی نیز می باشد. از جمله این ویژگی ها می توان به سترِ عیب و هدمِ زشتی اشاره کرد. هوشمند معنوی بر لزوم هماهنگی در رشد ارزش های انسانی تاکید و بر لزوم همراه بودن گرایش های برونی و درونی اشاره دارد هوشمند معنوی کسی است که ضمن فهم این ویژگی در صدد است تا روح خود را بدان آراسته گرداند. او انسان بالفعلی است که در تخلص به اخلاق ربوبی و در اتصاف به صفات الهی متخلص و متصوف می شود. وی فطرتی خدا آشنا دارد و این گونه صفات ممتاز را از پروردگار خود آموخته است. ستر عیب که پوشانندگی عیب و زشتی است همان ستاریت باری تعالی است که هوشمند معنوی بدان ترسیم و تصویر شده است لذا وی از نمودها و ویژگی های بشری می میرد و به نمودها و ویژگی های الهی زنده می شود. ستر عیب و هدم زشتی از جمله ویژگی های متنوع و متکثر اوست که فحوای آن در عرفای ما نیز با زیبایی هرچه تمام نمود دارد و نمایان است و بزرگان ما با اتصاف به این اوصاف است که در جانها نفوذ می کنند و در دل ها و قلب ها رسوخ. در این باره نقل است:

«شیخ بزرگ ابوسعید روزی در حمام بود و درویشی شیخ را خدمت می کرد و دست بر پشت شیخ می مالید و شوخ (چرک) بر بازوی شیخ جمع می کرد، چنانکه رسم قایمان گرمابه باشد تا آن کس ببند که او کاری کرده است. پس در میان این خدمت از شیخ سوال

کرد که ای شیخ! جوانمردی چیست؟ شیخ ما حالی گفت: «آن که شوخ مرد به روی مرد نیاوری» (اسرار التوحید، ۱۳۶۶، ۲۶۸).

### نتیجه‌گیری

به راستی که حضور انسان «هوشمند معنوی» در جغرافیای معرفت و عارفانه بزرگ عارفان ما چنان وزین است که دشوار می‌توان این قلمرو را چنانکه شایسته و بایسته است مورد تحقیق و پژوهش قرار داد حق آن است که این میراث کهن، گنجی است پرمایه و در آگنده به اندیشه‌های پویا و تازه‌ی بی‌مانند؛ چنانکه وارستگی و آزادگی، جوانمردی و مردانگی، سخاوت و وفا، آزادفکری و سعه صدر، عیب‌پوشی و در پوستین خلق نیفتادن و دیگر مواصفات ممتاز انسانی بررسی‌کننده را شیفته این خرقه پوشان سرمست از شراب عشق الهی می‌کند و پس از قرن‌ها سیمای بزرگان عرفان ما ژرف‌اندیش‌ترین افراد انسانی را به تحسین و بزرگداشت آنان وا می‌دارد.

این کوتاه فراخوانی بود برای انسان جدید که در دنیای رنگانگ امروز رنگ خود را بی‌رنگ می‌پندارد تا آگاه باشد آن‌چه که در روان‌شناسی امروز تحت عنوان هوش معنوی و هوشمند معنوی مطرح می‌گردد از سایه سار قرآن و سنت می‌گذرد و با اندکی تفحص در زندگی‌چهره‌های نام‌آشنای عرفان دریافتیم به درستی که آنان تمامی مولفه‌های هوش معنوی از قبیل رؤیت وحدت در کثرت، درک بدایت و نهایت، ظرفیت تعالی و ... را داشته و علاوه بر داشتن ذوق عشق و عرفان و گرایش به رفتار فاضلانه و هویت‌یابی به خود و جهان توانسته‌اند حضور و سیطره‌ی وجود متعالی غیر مرئی در کل هستی را درک نمایند و نیک‌نمایان شد که عرفان ما چونان قله‌ای بلند و سترگ ماندگار و هرگز‌گرد‌کهنگی نخواهد گرفت و مکتبی است با پشتوانه‌ای قوی از فرهنگی ریشه‌دار و همواره پویا و دیالکتیکی است و همچون گنبد مینا، لایتغیر و متعال. چرا که پیام‌بکر آنان از جهانی می‌آید که نه زوال می‌پذیرد و نه پژمرده می‌شود جهانی که در عین جوانی قدیم است و در عین قدمت جوان. جهانی که دربرگیرنده انسان در سفرش به ابدیت است. و هم‌اینانند که

به عنوان مردان ره و طبیبان روحانی، لوای هدایت گمگشتگان تیه حیرت را بر دوش دارند و داروی دردهای نفسانی آدمی را در دست؛ و همان نقطه ی اوجی هستند که هیچ کس از آن فراتر نرفت و هنوز آوای آنان روح صاحب‌دلان را به وجد و اهتزاز درآورد و هنوز فطرت‌ها را به ترنم نغمه های لاهوتی خود فرا می خوانند. پیام و حضور آنان موهبتی آسمانی و نشانه ای از رحمت الهی است که امروز هم، انسان می تواند هر وقت و هر جا وجودش را در برابر پرتوهای زندگی بخش آنان قرار دهد و خود را با معیارهای تغییرناپذیر آنان منطبق سازد. احتمالاً همه ما نمی توانیم آنان را در پروازشان به بالاترین افلاک فراسوی حدود جهان مخلوق دنبال کنیم و آنان را در تجربه ی عشقی که فراتر از طاقت و توان بیشتر انسان‌ها است همراهی نماییم اما همه ما می توانیم در ایمان و توکل عمیقشان به باری تعالی و به انسانیت گرمشان از آنان پیروی نماییم. امید است مطالعاتی از این دست که بر محور پیام پر حکمت و معنوی و جاودانه ی بزرگان ما دور می زند آنان را بیش از پیش به عرصه ی زندگی معاصر بیاورد آنجا که تعلیماتشان بیشترین ارتباط را با وضعیت انسان متجدد دارد انسانی که با مشکلات حل نشده‌ای که از جهل خودش ناشی شده روبروست. باشد که پیام بزرگان عرفان ما، مانند چراغی دریایی، ظلمتی را که انسان جدید در آن سرگشته و حیران است بزدايد تا وی از خود منفرد خویش فراتر رود و برای نیل به یک زندگی روحانی پربارتر گام بردارد و با رسیدن به این مقام به «مجرای تفضّل الهی» بر جهان بدل شود. و بر ماست اکنون که شاهد بیرنگ ماندن میراث سترگ عرفانی خود می باشیم این گنجینه را دوباره کشف کرده و یکبار دیگر به آن روی آوریم.

لذا آنچه شایسته این بزرگان است نامی بلند همراه با احترام است امید آنکه در شناخت این بزرگان و حکمت اصیل آنان توفیق نصیبمان گردد و از اندیشه و رفتار و مسلکشان توشه ای برای راه یابی به ساحت انسان «هوشمند معنوی» و کامل برگیریم تا بتوانیم فردای بهتری برای خویش ترسیم کنیم.

الف) فارسی

۱. قرآن کریم، ۱۳۸۳، ترجمه ی مهدی الهی قمشه ای، چاپ اول، تهران، انتشارات پیام حق.
۲. آدمیت، منوچهر، ۱۳۸۸، «دوبیتی های ابوسعید ابوالخیر»، چاپ چهارم، انتشارات تعاونی کارآفرینان فرهنگ و هنر.
۳. آرزو، عبدالغفور، ۱۳۸۸، «مقایسه انسان کامل از دیدگاه بیدل و حافظ»، چاپ اول، انتشارات سوره مهر.
۴. ابن سینا، حسین ابن عبدالله، ۱۳۴۵، «شفا»، چاپ دوم، انتشارات بیتا.
۵. جامی، عبدالرحمان، ۱۳۳۷، «نفحات الانس من حضرات القدس»، تصحیح احمد توحیدی پور، انتشارات کتاب فروشی محمودی.
۶. دیلمی، حسن ابن محمد، ۱۴۰۸ق، «اعلام الدین فی صفات المومنین»، قم، موسسه آل البيت لا حياء التراث.
۷. سجادی، سید جعفر، ۱۳۸۶، «فرهنگ اصطلاحات و تعبيرات عرفانی»، انتشارات طهوری.
۸. عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین، ۱۳۸۱، «تذکره الاولیا»، مقدمه مرحوم قزوینی، چاپ چهارم، انتشارات صفی علیشاه.
۹. عفیفی، ابوالعلاء، ۱۳۸۰، «شرحی بر فصوص الحکم شیخ اکبر محیی الدین ابن عربی» (شرح و نقد اندیشه ابن عربی)، ترجمه دکتر نصر الله حکمت، انتشارات الهام.
۱۰. غنی، قاسم، ۱۳۳۰، «تاریخ تصوف در اسلام»، انتشارات ابن سینا، جلد ۲.
۱۱. کبیر، یحیی، ۱۳۸۸، «بنیاد عرفان برتر»، چاپ اول، موسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی)، حوزه علمیه قم.
۱۲. محمد بن منور بن ابی سعید میهنی، ۱۳۶۶، «اسرار التوحید»، تصحیح دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ اول، انتشارات آگاه، تهران.
۱۳. میرآخوری، قاسم، ۱۳۷۹، «تراژدی حلاج در متون کهن»، چاپ اول، انتشارات شفیعی.
۱۴. نصر، سید حسین، ۱۳۸۳، «آموزه های صوفیان از دیروز تا امروز»، ترجمه ی دکتر حسین حیدری، محمد هادی امینی، چاپ سوم، انتشارات سحاب.

ب) مقالات

۱. رقیب، مائده السادات؛ نجفی، محمد، ۱۳۸۸. «نقش هوش معنوی در تربیت دینی»، مجموعه مقالات همایش تربیت دینی، قم، انتشارات موسسه آموزشی و پرورشی امام خمینی (قدس سره).
۲. سهرابی، فرامرز ۱۳۸۵. «درآمدی بر هوش معنوی»، فصلنامه معنا، ویژه نامه روانشناسی دین، شماره ۲.
۳. صمدی، پروین. ۱۳۸۵. «هوش معنوی، اندیشه های نوین تربیتی ۲»، ۱۱۹-۱۱۴.
۴. عسکری وزیری، علی؛ زراعی متین، حسن، ۱۳۹۰. «هوش معنوی و نقش آن در محیط کار با تاکید بر آموزه های دینی»، فصلنامه اسلام و پژوهش های مدیریتی، سال اول، شماره سوم، صفحه ۹۱-۱۱۶.
۵. غباری بناب، باقر؛ سلیمی، محمد؛ سلیمانی، لیلا و نوری مقدم، ثنا. (۱۳۸۶). «هوش معنوی» فصلنامه علمی پژوهشی اندیشه نوین دینی، شماره ۱۰، ۱۴۷-۱۲۵.
۶. مهرابی، ابراهیم، ۱۳۹۲. «اقتراحاتی بر متافیزیک هوش معنوی در اسلام»، فصلنامه علمی-پژوهشی انسان پژوهی دینی، سال دهم، شماره ۲۹، صفحات ۳۰-۵.

### ج- منابع لاتین

1. Nasel, D, D. (2004), Spritual orientation in Relation to Spritual Intelligence: A Conside ration of traditional Christianity and new Agelindividualistic spirituality, thesis submitted for the degree of Ph.D. in the of Edouction, Arts and social scinces, school of psychology.
2. Robert A. Emmons (2000), the psychology of ultimat concerns: Motivation and srituality in personality, Guilford publica.
3. Zohar, D. & Marshal, I. (2000). SQ-Spiritual in tellnce Ige, the uitelligence. London. BLOOMBURY.